

رویکرد هنر، اخلاق در فرهنگ فولکوریک (محاورة ای)

سعدالله رحیمی^۱، کبری رحیمی^۲

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، کرمان (نویسنده مسئول)

^۲ دانشجوی دکتری مطالعات زنان، علوم و تحقیقات، تهران

چکیده

ادبیات عامیانه، ادبیات مردمی و ادبیات قومی است که از آن به عنوان ادبیات یا فرهنگ فولکوریک یاد می شود. ادبیات عامیانه پاسدار پهنه ایران باستان و ادامه دهنده جان بخش جانان ایرانیان بوده است. فرهنگ مردمی شامل فضایل عقلانی و فضایل اخلاقی است. فضایل عقلانی بیشتر از راه یادگیری و آموزش لفظی و تجربی کسب می شوند و رشد می کنند. از این رو مستلزم زمان و تجربه هستند. ارسطو تفکر انسانی را به سه بخش تقسیم می کند: تفکر نظری (تئوریتیکا)، تفکر عملی (پراکتیکا) و تخیل (پوئیتیکا). در بینش فردوسی، هنر به معنای، خوب انجام دادن، توانایی و نیکویی و خوبی، فضیلت، مهارت، خرد و اخلاق است و کاربرد آن در ادب باستانی ایران، در محاورات مردم معمول و مقصود، و خالی از کاربرد فنی امروزی بوده است. نفوذ در رخنه فضای مجازی در کج سلیقگی استفاده کنندگان کم سواد خود نمی تواند زخمی بر پیکر زبان محاوره ای بزند. زیرا، کوشش هنرمندان هنرپرور و اخلاق گرایان با اخلاق که به حفظ ارزش های زبانی اهمیت می دهند، جوهره کلام را به سفر بیان روزمره یاری می دهند و ازهم گسیختگی را چاره اندیشی می کنند. هر قوم و هر مردمی در هر جایی ویژگی های خاص خود را دارا هستند که در مقطعی از تاریخ بنا برحسب رویداد، یا اتفاق روزمره ای مثل ها، داستان ها و یا اشعاری را دارند که در واقع هر کدام منشا و سرچشمه ای خاص دارد. پاس داشتن آنها، همچنان که در طول تاریخ در ذهن ها و زبان های اقوام، زبان به زبان چرخیده و کار برد داشته است، نیاز است امروز نگهداری شود. مطالب پژوهشی با توصیف و تحلیل گردآوری شدند، نشان از دستاوردهای پربار فرهنگ فولکوریک دارند.

واژه های کلیدی: اخلاق، هنر، فرهنگ محاوره ای (فولکوریک)

مقدمه

در ابتدای پژوهش آمیزه ای از دانش تخصصی باستان شناسی، فرهنگ و تاریخ، جامعه شناختی، گرد هم آمده اند، از فولکوریک یعنی زبان محاوره ای و گفتاری ساده و روان مردمان دیرین و نیز، معاصر ایران سخن دارند. برای صراحت موضوع و سهولت سخن که زمینه آن گفتار محاوره ای مردم است، از پندار، گفتار و کردار دیرین یاد می شود و ایجاب می کند تبیین شود، با بیان این نکته که فن هنر و فن اخلاق امروز در زندگی جاری از تربیت نونهالی جوانه می زند و در جوانی رشد می کند و به کمال می رسد. تا آنجا که به تعاریف مختلف روشنفکری مربوط می شود، تفکر با زمینه های قابل تغییر و نداشتن تعصب و جزمیت درباره آن با ابزاری به نام عقل خودبنیاد را می توان نکته مشترک تمامی تعریف های کاربردی از فرهنگ محاوره ای به حساب آورد. فرهیختگان خردمند، هنگام مواجه شدن با علم و فلسفه، وارد گنجینه واژگان فولکلوری می شوند که بازمانده زندگی دیرینان است، مشکلی با آن ندارند. این مفهوم، واژه های مردمی را که از درون اندیشه بارور و سازنده آن ها حتی در لالایی مادران، برای آرامش فرزندان است را به درستی می پذیرند و آن ها را آستن مفاهیمی مانند سکولاریسم، دموکراسی، حقوق بشر و دیگر مفاهیم مدرن مطرح شده در حوزه فکر و فلسفه به تامل وامی دارند. یعنی، اندیشه ورزان وقتی موضوعی را در ساختار فولکوریک، مربوط به فرهنگ ملی و دینی ایرانیان می دانند جایی برای حیطه فکری گفتار محاوره ای باز می کنند تا تابش نور تنیده از این بستر فرهنگی در جان و تن مربیان تعلیم دیده نفوذ کند و راهکاری راهبردی برای اندیشه نونهالان خواستار آگاهی از آیین و رسوم و سنت های اجداد دیرین خود فراهم شود. این مفهوم و مفاهیم مردمی، رویکردهایی را که بشر به واسطه تفکرات اسطوره ای و از پیش تعیین شده تا قبل از آن، رخصت مطرح کردن و کاوش فکری در مورد آن را نداشت، دوست دارند بازگشایی کنند. مواجهه ای که از دل آن تمامی مفاهیم مدرن و پست مدرن، با هر سود و زیان و شر و خیری زاییده شده است، زبانی به فرهنگ فولکلور ندارد. جلوه هنر، اخلاق در فرهنگ فولکوریک (محاوره ای) مردم ایران ویژگی های ساختار زیست و هماهنگی و ارتباط گفتاری ساده و راحت ایرانیان را در زبان و ادبیات فارسی محفوظ داشته و سال ها انتقال داده است.

در بررسی این رویکرد پژوهشی، باور مردم که دربرگیرنده افسانه ها، داستان ها، موسیقی، تاریخ شفاهی، ضرب المثل هاست، در فرهنگ زبان محاوره ای و یا فولکوریک به ادبیات عامیانه مشهور است. درباره فرهنگ عامه همین بس که گفته شود: «در کتاب های مردم شناسی هرودوت مورخ یونانی نخستین فردی است که در کتاب تاریخ خود درباره آداب و رسوم ملت ها مطالبی نوشته است. نویسندگانی مانند ابوریحان بیرونی و ابن خلدون مطابق روش ها و اصول خاصی که از نظر علم مردم شناسی امروزی هم معتبر است، تحلیل نموده اند. از باب دیگر، ارسطو فرهنگ عامه را از شعور مردم دانسته است. در ایران اولین فردی که مسائل فولکلوریک را گردآوری و تالیف نمود جمال خوانساری است؛ وی تحقیقاتش را در عقاید النساء تدوین نمود. عقاید النساء توجه مردم را جلب کرد و در میان عامه به اسم کلثوم ننه شناخته شده و دارای نثری شیوا و آمیخته به طنز است و برخی آداب و معتقدات زنان دوره صفویه در آن نوشته شده است» (انجوی شیرازی، ۱۳۷۱) (برگرفته از مقاله درنگی بر فرهنگ مردم (فولکلور)، رحیمی، ۱۳۹۷: ۳) گویی، هر قوم و قبیله ای، در هر منطقه ای که بر روی زمین با هم ارتباط زبانی دارند، از نخستین داده های اقوام خود در شکلگیری رسوم به جا مانده لذت می برند. شرکت کردن در جشن ها و برگزاری آیین های برپا شده، نشان از تمایل مردم به فرهنگ دیرین خود است

یعنی، بازگشت به خویشتن قومی خویش. پارادایم آیین ها نشان از خصوصیات مردمی رایج در زمانی و مکانی خاص داشته که از پیشینیان آموخته و تجربه کرده و انتقال داده است. داستان ها، مثل ها و متل ها و اشعار بازمانده از دیرینیان منشاء و سرچشمه ای ویژه دارند. پس، پاس داشتن همه دارایی فرهنگی مردم در طول تاریخ و زبان های اقوام که به ارث رسیده است، نگهداری شود. تدوین منشور هنر در وجود و اخلاق در حرکات و سکنت آدمی، همه برای زیست بهتر و سلامت اوست.

دیده آینه دار طلعت اوست

گردنم زیر بار منت اوست

دل سراپرده محبت اوست

من که سر در نیاورم به دو کون

متن (جلوه اخلاق در ادبیات فولکلوریک)

در جامعه ایرانی با مشاهده انواع پیشرفت های تکنیکی و تسلط بشر بر طبیعت و حرکت او به سمت رفاه بیشتر میل فراوانی برای کسب ارزش های تکنیکی و فرهنگی فولکلوریک به وجود آمد، تا آنجا که قصه پرغصه دیروز، با فهم چاشنی لذت بخش استقلال خواهی امروز به رسم پاسداری از کهن الگوها تبدیل شده و به همت همین مردم فرهنگ دوست ایران حفظ گشته است. در کنار پذیرش شکلی و پوسته ای مدرنیسم بدون توجه به محتوای فلسفی آن همواره مردمان این سرزمین مجذوب سخنان خردورانه پیشینیان بوده اند. مفاهیم سنتی که تا پیش از پیدایش این موضوع به شکل تا حدی ثابت و ایستایی مطرح می شدند و در طول چندین قرن، تحول آنچنانی در شکل و محتوای آنان پدید نیامده بود، در برخورد با مفاهیم نوگرایانه متحول شدند؛ مفاهیمی که به طرز اساسی در بستر فرهنگی، به دلیل جنبه های مختلف فرهنگی و فکری، در صورت مواجه نشدن با فولکلوریک هرگز فرصت مطرح شدن رسمی را پیدا نمی کردند، چه این که آگاهی هست که آیین های رسمی بعد از چند تجربه قومی و قبیله ای سر برمی آورند، اگرچه برخی صورت رسمی شدن را ملاک قرار می دهند. فضای مجازی شکل گرفته در پیوند ارتباط با گفتارهای نیمه روان از زبان و ادبیات فارسی جرگه ای از نوگرایی گفتار را در لابلاهای اندیشه محاوره ای بیان می دارد که کوشش پاسبانان فرهیخته فرهنگ فولکلوریک سرزمین باستانی ایران بایستی پایدار بمانند در مقابل هجوم های وارداتی و انگاره های قومی که هدفشان تفرقه و جدایی وحدت ملی است ناسیونالیستی را در تفرقه افکنی فهم کرده بودند، و کسب منفعت خود را در پاره گی ساختار زبانی و نیز، قومی می دیدند، دست به ترفندهای گوناگون زدند ولی، با پیوستگی فرهنگی مردم خواستار وحدت و استقلال کاری از پیش نبردند. حتی، با پیدایش منابع جدید معرفت که اومانیتی و سکولار بودند و پاسخگویی آنان به امور روزمره زندگی بشر و مشکلات عمده آن، گروه های سنتی مرجع اجتماعی را به فکر چاره ای برای پیشروی انداخت، فرهنگ فولکلور قائم ایستاد. برای رسیدن به جواب، برخی بدون توجه به خاستگاه و زمینه پیدایش مفاهیم مدرن، کوشش کردند مفاهیم را از کتب و متون مقدس دریافت کنند و بسیاری از این دیدگاه ها را از زبان پیشوایان دینی تأویل و تفسیر داشته باشند. این گروه که در نیم قرن اخیر توجهات بسیاری را به خود نزدیک کرده بود با تطابق مفاهیم غربی با معیارهای سنتی موجود در دین کوشش در مدرن نشان دادن مفاهیم دینی کرده و در این میان اسطوره قرون جدید یعنی علم را به منزله قدیسی برای توجیه مفاهیم دینی به کار گرفتند.

ولی، چون حمایتی احساس نمی کردند، در فرجام کمی به عقب ماندگی و واپس گرایی اشاره داشتند، تا طرفدارن خرد خود را، به ظاهر، یکجا سرکیسه نکرده باشند. و گفتند که توجیهات مدرن از متون دینی را وسیله‌ای برای نجات رویکرد خود ندارند. کوشش پژوهشگران حوزه ادبیات، راه تجربه عملی را نشان داد که بگوید سیر تاریخ بشری با مفاهیم مورد نیاز زندگی نوین به پیشرفت صنعت امروز نایل شده و می شود.

اخلاق صفت خلق را در نفس انسان متمکن و بهینه می کند؛ بدین سبب، به خاطر وجود متمکن شدن خلق در وجود است که گفته می شود فلان بااخلاق و یا بی خلق و خوی آدمی است. «خَلِّقْ هَمانَ ملکه است که در مقابل حال قرار دارد. حال بر خلاف ملکه، کیفیت نفسانی سریع الزوالی است که می تواند پس از ممارست و تمرین، ملکه انسان گردد.» (طوسی، ۱۳۶۹: ۱۰۱) از نظر ابن مسکویه: «خَلِّقْ هَمانَ حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت میکند؛ بیآنکه نیاز به تفکر و اندیشه داشته باشد» (ابن مسکویه، ۱۳۸۱: ۱۵) پس، اخلاق، دانش نجات بخش است که صفات زشت را از آدمی دور و او را نزد دیگران محبوب و باوقار جلوه گر می سازد. نقش و اهمیت مکارم اخلاق در تعالی معنوی انسان ها بر هیچکس پوشیده نیست. ارسطو معتقد بود که انسان به طور طبیعی واجد خلق و خوی های خاصی نیست؛ هرچند طبیعت او با هیچ خلق و خویی هم ناسازگار نیست، بلکه می تواند با مداومت و تمرین، ملکات خاصی را در خود پرورش دهد.» (طوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۴) اخلاق، استعدادی است که در وجود انسان نهفته است و برای آنکه انسان به کمال لایق خود برسد، باید این جنبه از وجودش را نیز شکوفا سازد.» (امید، ۱۳۸۱، ۱۶۶) شیوه اخلاقی از دانش هایی است که به انسان و حالات گوناگون او و سایر علوم و معارف انسانی اهتمام می ورزد. از فضیلت ها و مکارم انسانی چگونگی به دست آوردن آن و نحوه آراستن نفس به آن صفات نیک، از ردیلت ها و صفات ناپسند و چگونگی دوری جستن از آنها و بازداشتن نفس از آلوده شدن و نیز، آثار گوناگون اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آن بحث و گفت وگو می کند.» (مظاهری، ۱۳۸۸: ۱۲) همین اشاره و ایماها سبب سربرآوردن مفاهیمی مثل دموکراسی، حقوق بشر، علم تجربی، حقوق زنان و چیزهای دیگر از دل فولکلوریک و از سوی روشنفکران شد. بسیاری از قوانین سکولار در جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته شده، و زمینه همفکری روشنفکران را برای کنار زدن و یا تطبیق سخنان عامه مردم با متن های مورد نیازشان فراهم کرده است. کوشش در جهت سر بلند کردن این پارادایم در کاوش های علمی، فکری، فلسفی، سیاسی و محلی جهش پژوهش را کمال می دهد.

به نظر می رسد، روشنفکری روز با عطف به بخش های پیچیده و مختلف معارف مردمی، یعنی معلوماتی که از دل هنر و اخلاق فرهنگ فولکلوریک تابش داشته، خود را گرم نگه داشته و با تکیه بر این الگواره های مردم پسند و مردم نهاد، همواره نظریات خود را از ابطال مصون نگاه داشته است. بیشتر روشنفکران در سراسر جنبه های ادبیات به دلیل فقدان فضای آکادمیک انتقادی- علمی و نبودن مجوز رشد برای نحله های گوناگون فکری، از این فرصت در جهت تثبیت موقعیت خود بهره گرفته اند. این روش و متد سالیان متمادی و دراز است که از سوی مکاتب مختلف فلسفه علم و از جمله عقلانیت نقاد به چالش کشیده شده است.

در راستای سلسله مطالب مربوط به فولکلوریک، نوشته های استادان و پژوهشگران سرآمد این عرصه، که دربردارنده دانستنی های پایه و مفاهیم بنیادین این هنر زبان شفاهی باشد، می تواند بنیانی بایسته و به روز برای شناخت عمیق تر و پربارتری از این شاخه از دانش فولکلوریک کهن را فراهم سازد. آیا آمیزه ای از دانش تخصصی باستان شناسی، فرهنگ و تاریخ، نقش بزرگی در شناخت از مفاهیم، فرآیندها و کارکردهای فولکلوریک در جهان باستان ایفا می کنند؟ بدین ترتیب بررسی های نشان داد اهمیت کار اندیشمندی که به لحاظ انسان شناسی، فرهنگ فولکلوریک را در مطالعه نظریه ها و ساختارهای تشکیل دهنده نهادهای مدنی و ملی در فرهنگ باستان کاوش می کند، فرهنگ و ساختار فرهنگی فولکلوریک را در تاریخ جهان مورد توجه قرار می دهد.

در بستر فرهنگ های گذشته بنایی عظیم و حصاردار با قسمت های گوناگون، در صفحه و صحنه فولکلوریک تبیین شده است که در دنیای مجازی روزانه محور آن دستکاری می شود. قراردادن بار بر روی بدنه و بازوی کارآمد محور دقیق سخن محاوره ای، گسیختگی زبانی و جمله بندی کلامی را بروز داده است. کوشش هنرمندان هنرپرور و اخلاق گرایان بااخلاق که به حفظ ارزش های زبانی اهمیت می دهند جوهره کلام را به سفر بیان روزمره یاری می دهند و ازهم گسیختگی را چاره اندیشی می نمایند. از این رو، جوهر کلام فرهنگ محاوره ای سابقه دیرینه دارد، که نگذاشته است، گسست ایجاد شود. از نخستین آمیزه های گفتار مردمی، در کنار فرهنگ اساطیری و حماسی ایران، پایه یونانی دارد. زبان یونانی که نخستین زبان اروپایی بود، وقتی در قالب نوشتار ثبت شد، روحیه مردمی و لحن فولکلوریک داشت. یکی از کهن ترین شکل های این زبان، که خویشاوندی بسیار نزدیکی با گویش های رایج در پهنه یونان در دوران های بعد داشت، یونانی فولکلوریک بود. این زبان به صورت نوعی نوشتار مردمی درآمد و مورد توجه قرار گرفت. لوحه های گلی به جای مانده از ساکنان اخلاقمدار، نشان از سخن مردمی دارند که به واقع در قرن چهاردهم و در اواخر قرن پانزدهم پیش از میلاد نوشته شده اند. دانش های نویسندگان و حکاکان، همان هایی هستند که از برکات وجودی فن فولکلوریک بهره برده و کار خود را به کمال رسانده اند. چون به یاد مانده است که « نویسندگان مهارت های خود را تحت یک نظام استاد – شاگردی می آموخته اند » (کنی، ۱۳۹۹: ۴۱) خوب است یاد شود که در گذر زمان، کارها با مهارت بیشتر انجام می شود و شاگردان امروز به مربیان قبل احترام می گذارند و ارزش قائل می شوند، که این نتیجه و ثمره فن هنر و زبان محاوره ای دیرینان بوده و هست. سابقه فرهنگ محاوره ای و زبان گفتار معمولی مردمان دراز است. در بعد بررسی آیین ها فرهنگ فولکلوریک به تأثیر آیین های کهن ایرانی بر آیین زرتشت به آیین ها و باورهای اقوام ایرانی تبار و مردمان بومی فلات ایران در روزگار پیش از زرتشت و چگونگی بازتاب این آیین ها بر نوآوری دینی آیین زرتشت نیز، تاثیر و اشاره دارند. از آنجا که ساکنین و اقوام بومی ایران، که قبل از ورود آریایی ها در نقاط مختلف فلات ایران سکونت داشتند، دارای باور مهرپرستی بودند. ارج گذاشتن به گیاهان و درختان و همه رستنی ها و جانوران سودمند برای جهان هستی، در میان ایرانیان آیین همگانی بوده است. برای شناخت فرهنگ و هنر و اخلاق مردم از شناخت دین در ایران باستان می توان به دو سرچشمه اوستا و ستگ نبشته های هخامنشی بازگشت. هنرمندان خوش ذوق و کوشای کوششگر دیرین بوده اند که از جلوه هنر و اخلاق و منش مردمان زمان خود آگاهی می دهند.

« هنر، واژه ای باستانی و در ادب اوستایی و پهلوی به کار رفته است. قدیمی ترین سندی که این واژه در آن به کار رفته، گاتهاست که به نظر همه اهل فن سروده خود زرتشت است. در زبان اوستایی هَوَنَر از ترکیب هَو به معنی خوب و نیک و نیکویی، و نَر که هم به معنی توان آمده و هم به معنی دلیر، ساخته شده است. واژه هنرمند (هونرونت) نیز، در متون باستانی

ایران به معنی اخلاقی به کار رفته است و هنرمند کسی است که واجد اوصاف عالی و فضایل اخلاقی خود باشد. هنرداد (هنر تات) به معنی عالی و شایسته و خوبی به کار رفته است. در ادب پهلوی همین معانی با اندک توسعه محفوظ مانده است. پس، هنر در بیان فولکوریک همان معنی خوب توانی یا نیک دلیری می‌دهد و باز منظور از آن توان خوب انجام دادن کار است. این توان خوب انجام دادن کار، فضیلتی همراه با مهارت است. در مقابل هنر که فضیلت بوده، اهو، بر رذیلت دلالت کرده و به معنی ضد خوبی و نفی نیک و نیکویی بوده است.» (کاپلستون، ۱۹۷۴: ۷)

اگر در جهان از جهان رسته ای
کس از دست جور زبان ها نرست
اگر بر پری چون ملک ز آسمان
به کوشش توان دجله را پیش بست

در از خلق بر خویشتن بسته ای
اگر خودنمای است و گر حق پرست
به دامن در آویزدت بدگمان
نشانید زبان بداندیش بست (سعدی، ۱۳۷۲: بیت ۳۰۶۰ تا)

از هنر، توانایی و نیکویی و خوبی، و فضیلت و مهارت گرفته شده است و کاربرد این معنی در ادب باستانی ایران، در محاورات مردم معمول و مقصود، و خالی از کاربرد فنی امروزی بوده است. فضایل اخلاقی در نزد ایرانیان باستان بسیار مهم بوده است که چهار فضیلت را که حکمت، عفت، شجاعت و عدالت بوده اند، ارزشمند می دانستند. «آموزگار حکمت به شاگرد خود درباره راهنمای خود و این که چگونه می‌توان رهبری خوب باشد، تعلیم می دهد. آموزگار عدالت یاد می دهد که باید در سراسر زندگی صادق و راستگو بود. آموزگار عفت به شاگرد خود تعلیم می دهد که نباید حتی تحت سلطه یک لذت بود و انسان باید بیاموزد که فردی آزاد بوده و ارباب خویش باشد و نه برده و اسیر خویشتن و آموزگار شجاعت به شاگردش یاد می دهد که باید بی باک و نترس باشد که ترس، بردگی می‌آورد.» (بختیار، ۱۳۹۶: ۴) از نگاهبانان فرهنگ مردمی، فردوسی در صف اول است. هنر فردوسی این است که با آفرینش نام های مناسب هیچگاه از روند اخلاقی کار خود دور نمی شود و همت او در حفظ ارزش هر نام در بیش از پنجاه هزار بیت و طی دوران بیش از سی سال بسیار جای احترام و ارزشگذاری والا و ارجمند دارد. روند یکدست فردوسی در بیان اندیشه خود هیچگاه دچار گسستگی نشده است یعنی به اندازه حکیمان و فیلسوفانی مانند سقراط، ارسطو، افلاطون، جای نقد باز نگذاشته است. در شاهنامه فردوسی، این واژه به معنی توان خوب انجام دادن و پرداختن کار آمده است:

چو دانا توانا بد و دادگر
از ایران کرد ایچ پنهان هنر

و نیز، به معنی نیک دلیری و مردانگی و قدرت به کار رفته است که البته، با فضایل اخلاق قابل جمع‌اند:

هنر نزد ایرانیان است و بس
ندارند شیر ژیان را به کس

و نیز:

به دشمن نمایم هنر هرچ هست
ز مردی و پیروزی و زور دست

هنر بر معنی اخلاقی هم دلالت داشته است، چنان که می‌گوید:

هنرها ز دیدار او بگذرد
همان شرم و آزادگی و خود

کاربرد هنر به این معنی مستلزم درک و بینشی بوده که حکیمان ایران از آن بهره داشته‌اند و آن را نه برآمده از صرف احساس بلکه فراده خرد (حکمت) می‌دانسته‌اند:

به مردی هنر در هنر ساخته خرد از هنرها برافراخته

و آورده شده است:

هر آن کس که او این هنرها بجست خرد یابد و حزم و رای درست
دیگر این که:

هنر با نژاد است و با گوهر است سه چیز است و هر سه به بند اندرست
چو هر سه بیایی خرد بایدت شناسنده نیک و بد بایدت (فردوسی)

در رویکرد کلی، هنر وقتی گام در معنای فضیلت می‌گذارد که سوار مرکب موسیقی شود و در جشن‌ها و شادی‌ها شرکت کند و فضیلت خوانده شود، مهارت خود را محفوظ نگه می‌دارد. نزد حکیمان باستان، ساحت هنر از ساحت متعالی برخوردار بوده است. در حکمت باستانی ایران، هنر، همچون فضیلت، یک توانایی ابزار ممتاز تلقی شده است. هنر در معنای توانایی برای دانایی و آگاهی به کار می‌رود و به همان اندازه هم به کار و عمل اطلاق می‌شود. هنر فضیلت است چون در تقرب به ساحت متعالی نیکی و نیکویی (زیبایی) و بهره‌مندی از آن، انسان در انجام وظیفه (خویشکاری) توان خویش را به خوبی مصروف می‌دارد. در گویایی فولکوریک، خویشکاری، یک عمل اخلاقی است، که معنی خوبی و هم به معنی نیکویی و زیبایی است. در پهنه فولکوریک، هنر به کار بستن توان و کوشش و سخت‌کوشی برای عمل به خویشکاری است. یعنی، یکی از توانایی‌های پنج‌گانه آدمی برای پرورش استعدادهای روحانی و باطنی. زیرا، این واژه نزد ایرانیان باستان دلالت اخلاقی را لحاظ داشته است. این سخن بدین نتیجه‌گیری رهنمون می‌شود که از آغاز در اندیشه ایرانی از هنر چندین تلقی مدنظر بوده است. « نخست آنکه جنبه نظری در آن غلبه نداشته، بلکه نوعی بصیرت که آمیخته به مهارت بوده، در آن ظهور داشته است. دوم آن که، عناصر اخلاقی در مدلول آن مأخوذ بوده و حضور داشته‌اند و سوم آن که، این توانایی که با کوشش و سخت‌کوشی همراه است، فضیلت است؛ و چهارم آن که، نهایت این کوشش خوب، نیکی و نیکویی و زیبایی است.» (ارسطو، ۱۳۹۹: ۲۷) جلوه هنر یکی از پنج توانایی روحانی و باطنی انسان است که از آدمی جدا نمی‌شود. می‌شود که آدمی بدهنر و بی‌هنر شود، ولی، گویا، مهارت به کار بردن این توانایی هم، مثل موارد دیگر، با تمرین و ممارست حاصل نشده تا آن بصیرتی که لازمه چنین توانایی است، و از آن به ملکه تعبیر می‌کنیم، در آدمی ظهور کند. از این منظر، هنر، یک ابزار باطنی و روحانی با توانایی‌های روحانی دیگری همخانه است که همگی دلالت‌های اخلاقی دارند. این آگاهی وجدانی اخلاقی درونی انسان است که خوبی را از بدی تمیز می‌دهد و این توانایی انسان برای ایمان داشتن است. هنر فعلیت توانایی انجام کاری است که معطوف به نیکویی و خوبی است. پس هنر در نسبت با نیکویی و خوبی رخ می‌دهد.

« در حکمت ایران باستان هنر فضیلتی است که به همراه خود خوشبختی، راحتی، شکوه و برتری دارد. بنا به عالم‌شناسی ایران باستان، خوبی و نیکویی و زیبایی در خارج از انسان و در عالم برتر واقع‌اند و انسان بنا به سرشت خویش به دنبال پیوستگی و آراستگی به آنهاست. حکمای ایران چنین می‌اندیشیده‌اند که واقعیت در بن خود چیزی جز نور نیست؛ و نور در عین حال آگاهی و حیات و وجود است، و گوهر انسان در گرو کوشش برای تشبه به این واقعیت است. ولی تشبه به این واقعیت، خود به حکمت و اخلاق و هنر در انسان می‌انجامد که بر پایه حقیقت، خیر و زیبایی بنا می‌شوند و به نوبه خود از عقل و اراده و ذوق

دل حاصل می‌آیند. و انسان ترکیبی از اینهاست.» (همان) در رویکرد فرهنگ فولکوریک، داشتن زندگی شاد و متعادل نیازمند نظم راهبانه یا قدرتی قهرمانانه است. در فرهنگ ایران، دوراندیشی و میانه‌روی شرافتمندانه ارزشمند است. این اعتدال در گفتارهای محاوره‌ای برای هنر دوراندیشی ارزش قائل می‌شود. جلوه هنر وقتی راه میانه را برمی‌گزیند، به کاربرد می‌رسد. برای نمونه گفته می‌شود: «جامعه ما در اخلاق حرفه‌ای و پیشینه تاریخی اخلاق، در تمدن ایران باستان و جایگاه آن در آموزه‌های دینی و تمدن اسلامی و نقش راهبری آن تمدن در جهان صنعتی گویاست. حاصل سخن در گفته مولاناست:

بر سر گنج‌گذاری مرده ام زانکه اندر غفلت و در پرده ام (اخلاق حرفه‌ای، مقاله سوم)

آموزش راه میانه راهی برای خواهان می‌گشاید تا به شادی دست یابد، و این هنرنمایی نماد اخلاق در پرورده‌ی روح و روان است که مردمان نیاز است هنر پیشینیان را در کار نوین روزمره ارج نهند. این پند و اندرز پیش از بیان گفتار و ابراز نظری است که گفته است: سری که تاجدار می‌شود روی آرامش نمی‌بیند.

علاوه بر هنر ایرانیان در مهارت و انتقال مفاهیم سازنده و مفید برای زندگی بهتر، همزمان یونانیان باستان راه میانه را برای به دست آوردن شادی جستجو می‌کرده‌اند، که آن را ادایمونیا می‌نامیدند که سلامت و رفاه ترجمه می‌شده و می‌شود. این رفاه با سیری ناپذیری مدرن در مواجهه با کامیابی‌های مالی هیچ ارتباطی ندارد، بلکه، یافتن هدفی برای تحقق توانایی‌های بالقوه و کار روی رفتار، برای رسیدن به بهترین نسخه نتیجه است. آن زندگی که از استعداد جوانی سرچشمه می‌گیرد، با تصمیمات مسئولانه و خوداندیشی رشد می‌کند، در روابط بلوغ‌یافته نمایان می‌شود و در بازنشستگی مسرت‌بخش و مرگی آرام و محترمانه پایان می‌گیرد. ولی، پند و اندرز حکیمان وارسته دیرین است که می‌گویند: به عمل کار برآید، به سخندانی نیست. محاوره اندیشان هرگز بر آن نبوده‌اند که عشق به خرد را به یک رشته علمی و تخصصی تبدیل کنند، بلکه آن را در عمل، در مقام آرام‌بخشی برای دل‌مشغولی، تشویش و رنج انسان ظهور یابد، بسنده می‌دانستند. راه تنظیم احساسات، انجام وظایف و عادت دادن خود به چیزهایی که تغییرشان ممکن نیست، از کاربردهای رخ در رخ گفتگوهای محاوره‌ای است. زیرا، کسانی که می‌خواهند خود را سلامت بدارند، باید شکیبایی را بارآور سازند. شناخت مهارت‌های خاص یا گرایش‌های طبیعی در درون هر آدمی و حرکت پیوسته دادن به آن‌ها و متین و استوار در مسیر زندگی پیش رفتن، آدمی را به همان لذت زندگی اخلاقی باستانی شوق می‌دهد و فرامی‌خواند. شرافت حقیقی، یعنی محور درونی شادی انسان، به زندگی است بر مبنای ضرب‌المثل یونان باستان وابسته به آشنایی با زبان و فرهنگ دیگر ملت‌هاست.

در اینجا، فرهنگ محاوره‌ای یونان باستان که هومر آن گفتارها را در قالب دو کتاب حاوی هر یک بیست و هفت هزار بیت، به نام ایلیاد و ادیسه ثبت کرده است به یاری اندیشمندی مانند سعید نفیسی برگردان فارسی شده، و در اختیار دوستداران فرهنگ علاقه‌مند به گذشته است. «در اثر هومر، ضرب‌المثلی را که روی معبد دلفی حک شده است، چنین جلوه‌گر می‌سازد: نه افراط و نه تفریط.» (هومر، ۱۳۹۰: مقدمه)

نظام اخلاقی در فرهنگ محاوره‌ای، به ویژگی‌ها و احساسات شخصیت‌ها احترام می‌گذارد، و در واقع برای روان سالم، سلامتی هورا می‌کشد، به شرطی که مقدار درست آن مصرف شود. مقدار درست، همان اندازه میانه یا متعادل دانسته شده است. در پندهای جلوه‌گر شده هنر و اخلاق فرهنگ محاوره‌ای، حسادت، انتقام، خشم، شهوت، ترس، رخت رحلت برمی‌بندند و اعتماد به نفس درست از چیزهای لذت بخش در مسیر شادی قامت می‌کشند. اینکه کوشش‌های خردورزان اندیشه خود را شایسته پیگیری می‌دارند، آزادانه حرکت می‌کنند، به نیکی درک دارند که اصالت و خودآگاهی قابل مذاکره نیستند. بسان آنچه گفته

می شود: شاید خوداندیشی کوششی فردی باشد ولی، شرافت اینگونه نیست. پروژه شادی به تنهایی دست‌یافتنی نیست، بلکه به نوع روابطی بستگی دارد که گسترش داده می شود. پس، باهم‌بودن که سنگ محک شرافت است، هنر وحدت‌آفرینی را توسعه می دهد و خود را در فرهنگ محاوره ای به جستجو می نشیند.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

این محک تجربه با عشق و معاشرت، از موجب شکست می کاهد. مانند وقتی انگیزه دوستی به پایان می‌رسد، خود دوستی هم از میان می‌رود. به شکلی آرمانی هدف را آماج قرار دادن سبب روابط پایدار در وجود شخصی، مدنی و سیاسی زندگی توام و مبتنی بر احترام متقابل به ارزش‌های طرفین است. دوستان حقیقی، عاشقان حقیقی، بهترین‌ها را برای یکدیگر می‌خواهند. شادی به معنای پیگیری برتری یا زندگی تا بالاترین حد ظرفیت فرد، حد‌اعلای فرهنگ فولکوریک بوده است. شادی شرافتمندانه می‌تواند از و بدگمانی را تحت‌الشعاع قرار دهد.

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

البته، همیشه نقطه‌امیدی هست. چون زندگی شرافتمندانه در حقیقت همان زندگی شاد و امیدبخش است. آدم‌های بداخلاق و بی‌هنر نمی‌توانند لذت‌ها و غم‌های خود را به تمامی تجربه کنند، چون در روحشان جنگی داخلی برپاست. برای تبیین هر نظریه‌ای که از طرف حکیمی ابراز می شود، گونه‌ای خردورزی نهفته است. اخلاق کاربردی، نخست و در زمان اندیشه ارسطو مبتنی بر حکمت عملی و فضایل بوده است. از نظر کانت انجام کار درست به معنای انجام وظیفه است، که در فرهنگ همزمان خود در ایران خویشکاری دانسته شده و ثمره اش اخلاق با فضیلت ایرانی توام گشته است. در اخلاق فضیلت ارسطویی شخص برای انجام کار درست ملزم به متعهد بودن برخی وظایف نیست. چون نزد ارسطو انجام دادن کار درست به معنای انجام عمل فضیلت‌مندانه و به کار بستن حکمت عملی است. حکمت عملی در اصل توانایی ادراک، تصدیق کردن و شناسایی ویژگی‌های بارز یک موقعیت پیچیده و پاسخ دادن به آن‌هاست. ادراک عملی تنها از طریق یک فرایند طولانی زیستن و انتخاب کردن به دست می‌آید.

دوره کودکی و تربیت درست، دوره ابتدایی درس‌آموزی، با فرایندی که درایت و پاسخ‌گویی به نمره اخلاق را در سطح بالا دارد، و دوره نوجوانی و جوانی که مرحله کمال آموختن و تبیین فضیلت دانش‌ها لازم است. از آنجا که حکمت عملی حاصل تجربه تعداد زیادی از موقعیت‌های واقعی و خاص است و نه حاصل علم به قواعد جهانی، جوانان نمی‌توانند دارای حکمت عملی باشند.

پس نزد ارسطو، انسان بودن یعنی توانایی در استدلال عملی.

تا سر زلف تو شوریده و سرکش باشد
کار من چون سر زلف تو مشوش باشد

عشق آن خواست که در راه تو تا جان دارم
بار عشق تو بر این جان بلاکش باشد

صفت جام جهان بین که حکیمان گویند
رمزی از جام بلور و می بی غش باشد (حافظ)

عقل عملی یا وجدان، از راه حس و تجربه به دست بشر نرسیده بلکه، جزو سرشت و فطرت بشر است؛ آن را تاریخ و زبان محاوره همراه خود داشته، و چنان باورمند و مورد اعتماد بوده است که هر بااخلاقی جرات می کرده است، به دیگری بگوید: مثل من رفتار کن. علاوه بر وجدان، که ندای انسانیت پشتوانه آن بوده، بخش تفکر نیز، همیشه فعال بوده است. «ارسطو تفکر انسانی را به سه بخش تقسیم می‌کند: تفکر نظری (تئوریتیکا)، تفکر عملی (پراکتیکا) و تخیل (پوئیتیکا). نماینده تفکر نظری را

ریاضیات دانسته و افراد به خاطر علاقه به درک و فهم و دانش ریاضی به این نوع از تفکر می‌پردازند. تفکری که به زندگی خوب و پیش‌شرط‌های آن می‌پردازد تفکر عملی است. وقتی ارسطو می‌گوید اخلاق نمی‌تواند دستورهای تبیین کند که این دستورها بتوانند تضمین‌کننده زندگی خوب باشند از اخلاق نظری سخن دارد. ولی اخلاق می‌تواند دانش عملی تولید کند که برای رسیدن به کمال حیات لازم است. دانش اخلاقی به تنهایی برای رسیدن به یک زندگی خوب کافی نیست، زیرا، بدون اراده قوی، دانش اخلاقی بی‌استفاده خواهد بود. پس، خرد حالتی از درک حقیقت است که متضمن استدلال بوده و به عمل به آنچه برای انسان خوب یا بد است، می‌پردازد. (ارسطو، ۱۳۹۹: ۱۰۲) هنر اخلاق وقتی به فضیلت برسد متصل به رفتار و کردار می‌شود و تایید نظریه ابراز شده را به دنبال دارد. اخلاق هنجاری و اخلاق کاربردی و فرااخلاق در حوزه هنر و زبان اخلاق، نشان از پویایی فرهنگ فولکوریک و نقش متعالی اخلاق راستین دارند. فضایل ارسطویی حالت‌هایی هستند که به ویژگی‌های خاصی از اعمال و احساسات که به اخلاق مربوط می‌شوند، فضیلت ارسطویی نام داده‌اند. فضایل گرایش‌هایی به عمل کردن و احساس کردن به شیوه‌ای شایسته در تمام موقعیت‌های اجتماعی مفروض هستند. زیرا، فضایل را با انجام اعمال فضیلت‌مندانه به اجرا درآورده می‌شوند؛ یعنی، به کمک کارها است که شجاعت حاصل می‌شود و با رفتار عادلانه است که فرد عادل می‌شود، چه شاه باشد و چه پهلوان و چه مردم یاریگر هموعان خویش در بیان خردورزانه فردوسی و نیز، حکیمان خردورز دیگر. از همین درز افکار حکیمان پیشین است که نظریه پردازی مانند فردریک کاپلستون بیان می‌دارد: «فضیلت خود حالت و ملکه‌ای است از یک استعداد و به وسیله به کار بردن مناسب آن استعداد ایجاد شده است» (کاپلستون، ۱۹۷۴: ۲۳) به کارگیری اخلاق عملی، جلوه همه نماد و نمادهای نیک لازمه زندگی است که سبب شده است، حکیمان جهان همواره ایران را مهد پاکی، درستی، راستی و یکتاپرستی یاد کنند. بگویند: ایرانیان هیچگاه بت پرست نبودند و مانند دیگر ملل در میان آنان بتخانه و معبد پدیدار نبود. به گفته فیثاغورت حکیم نامدار یونانی ایرانیان خدای جهان را روح راستی می‌خواندند و همه راستی‌ها و پاکی‌ها را از خدای می‌دانستند. (همان) بر پایه فرهنگ مدنی و ملی ایرانیان بوده است که وی می‌گوید: ایرانیان به فرزندان خود تقوی و فضیلت می‌آموختند.

در قوانین ایران بیش از هر چیز کوشش می‌شد تا افرادی تربیت کنند که آنان را پیش از دست یازیدن به کارهای ننگین و شرارت آمیز مانع شوند. ایرانیان به مسئولیت اجتماعی و اخلاقی هر فردی توجه داشتند. با این رویکرد هر فرد کوشش می‌کرد تا از حیث اخلاقی به گونه‌ای رفتار کند که مورد نظر دیگرانی باشد که انتظار داشتند شایستگی او را در روابط بین فردی و اجتماعی در عملش تحسین کنند.

سیر تغییر و تحولات جایگیری ملکه فضیلت در رفتار هر فرد مستلزم درک درست وی از فضایل و ویژگی‌های آنها می‌شد که با شناخت هر فضیلت، ردیلتش دور می‌گشت و راه روشنی پیش روی هر فرد قرار می‌گرفت. (همان) ارسطو فضایل را به دو نوع تقسیم می‌کند: فضایل عقلانی و فضایل اخلاقی. فضایل عقلانی بیشتر از راه یادگیری و آموزش لفظی و تجربی کسب شده و رشد می‌کنند، پس، مستلزم زمان و تجربه هستند. فضایل اخلاقی حاصل عادت هستند؛ از این رو، نام آنها اخلاقی، به معنای شخصیت، متفاوت است. (ارسطو، ۱۳۹۹: ۱۱) نزد ارسطو فضیلت اخلاقی همواره حد وسط بین افراط و تفریط است.

ارسطو می‌گوید، دانش اخلاق، دانش دقیق یا علم نیست و در طول تاریخ دچار تغییر و تحول می‌شود. مهربانی و صمیمیت، فضیلتی سطحی برای ارتباط یک فرد با دیگری است. مهربانی کافی نیست، باید سطح بالایی از اعتماد به نفس و عزت نفس ملکه شود که نیاز گویه‌هایی که ایجاد بداخلاقی می‌کنند، پیش نیایند. یعنی، باید فضیلت با صداقت پیوند بخورد. عزت نفس

بالا، جایی برای کرنش ساختگی یا رفتار فخر فروشانه باز نگذارد. انسانی که صاحب فضیلت اخلاقی است و عزت نفس بالایی دارد، وقتی به افتخارات بزرگ نایل می‌شود، کمی خرسند می‌شود و وقتی مورد اهانت ناعادلانه قرار می‌گیرد، آن را بی‌اهمیت و کوچک می‌شمارد. انسان بزرگ‌منش خودستایی نمی‌کند و در سوی دیگر، خود را کوچک نیز نمی‌شمارد. از نظر ارسطو شخص خوب مستلزم وقار و متانت است. حکمت به معنای اجتماعی بودن یک ویژگی است که نیاز شخص در راهنمایی و ارشاد مردم جامعه تحت سیطره خود است. عدالت نیز، در مثنی فردی نیاز است. البته، عادل در معنای ارسطویی آن، نه به عدالت اجتماعی که به کمال شخصیت اشاره دارد. چون امر عادلانه حد وسط را میان سود و زیان محدود می‌کند که به نفع همه است. باید قانون‌مدار بوده و در روابط خود با مردم جامعه اش منصفانه رعایت کند. در بعد سیاسی، اخلاق وظیفه، این ویژگی‌ها را از لحاظ اخلاقی بی‌ربط می‌داند، ولی در اخلاق فضیلت گرا تفکیک نیروها و حفظ قدرت به شایستگی کمک می‌کند. هرودوت مورخ یونانی می‌نویسد پارس‌ها به راستی و حقیقت بیش از هر چیز دیگری احترام می‌گذاشتند. او می‌افزاید پارس‌ها با احترام زیاد سخن می‌گفتند و این کار را غیراخلاقی می‌دانستند که از هر چیزی که انجام دادنش حرام و غیراخلاقی است، حرف بزنند. طبق تفکرات آنها شرم آورترین کار در جهان این است که دروغ بگویند.

«آزاداندیشی، از فضیلت‌های مهم اخلاقی است. گرایش به آزاداندیشی سبب گسترش حوزه ارتباط است. در جامعه‌ای که همه یاد گرفته‌اند به خدایی واحد ایمان داشته باشند، از دیدگاه‌های سیاسی یکسان پیروی کنند و دیدگاه جهانی یکسانی داشته باشند، جایی برای دموکراسی وجود ندارد؛ این در واقع همان شکل از آموزش است که ارسطو خود برای دولت‌شهر در نظر گرفته بود. فرد راهنما باید از لحاظ سیاسی باتقوا باشد. در استفاده از واژه‌های میهن‌پرستانه، نژادپرستانه یا بشره‌راسانه دقت کند. او باید همواره از حکمت عملی خود استفاده نموده و نیروی استدلال اخلاقی خود را ارتقا بخشد.» (معمودی، ۱۴۰۰: ۶)

کنش فضیلت‌مندانه و تعالی شخصیت چیزهایی نیستند که شخص بتواند با خواندن کتاب یا گوش کردن به سخنرانی‌ها به دست آورد. برای دستیابی به چیزهای ارزشمند، شخص باید هم حکمت عملی داشته باشد و هم میزان مشخصی از تجربه زندگی. شخص فضایل را با عمل کردن به شیوه فضیلت‌مندانه به دست می‌آورد. بخشی از یک زندگی خوب در اندیشیدن به خود مفهوم زندگی خوب نهفته است و رسیدن به یک زندگی خوب، مستلزم کسب فضایل است.

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق	آیتی در وفا و در بخشش
هر که بخراشدت جگر به جفا	همچو کان کریم زر بخشش
کم مباش از درخت سایه فکن	هر که سنگت زند ثمر بخشش
از صدف یاد دار نکته حلم	هر که برد سرت گهر بخشش (حافظ، ۱۳۷۸: ۳۵۷)

نتیجه گیری

فرهنگ فولکوریک در حوزه هنر، اخلاق، به تفکر انسان در راه تعالی زبانی و گفتاری کمک می‌رساند. قدرت تفکر روزآمد مردم ایران با نگرش به بخش‌های پیچیده و مختلف معارف مردمی، یعنی معلوماتی که از دل هنر و اخلاق و فرهنگ فولکوریک تابش داشته است خود را گرم نگه داشته و با تکیه بر این الگواره‌های مردم‌پسند و مردم‌نهاد، همواره نظریات خود را از ابطال مصون

نگاه داشته است. حکیمان و اندیشمندان بسیاری درباره فولکوریک و تاریخ آن سخن گفته اند ولی، نوردهی به بخش جلوه هنر، اخلاق در فرهنگ فولکوریک، نواندیشی در راه معرفت به این فرهنگ است. وقتی ارسطو تفکر انسانی را به سه بخش تفکر نظری (تئوریتیکا)، تفکر عملی (پراکتیکا) و تخیل (پوئیتیکا) مجزا و تفکیک می کند، دانش و فهم خود را به پای درخت فرهنگ محاوره ای می ریزد و پیروان بعدی هر یک به اندازه فهم خود پهنه ای بر راستای قامت آن می گشایند. در بینش فردوسی، هنر به معنای، خوب انجام دادن، توانایی و نیکویی و خوبی، فضیلت، مهارت، خرد و اخلاق است و کاربرد آن در ادب باستانی ایران، در محاورات مردم معمول و مقصود، و خالی از کاربرد فنی امروزی بوده است. نفوذ در رخنه فضای مجازی در کج سلیقه استفاده کنندگان کم سواد خود نمی تواند زخمی بر پیکر زبان محاوره ای بزند. فضایل اخلاقی در نزد ایرانیان باستان بسیار مهم بوده است که چهار فضیلت را که حکمت، عفت، شجاعت و عدالت بوده اند، ارزشمند می دانستند. هنر وقتی گام در معنای فضیلت می گذارد که سوار مرکب موسیقی شود و در جشن ها و شادی ها شرکت کند و فضیلت خوانده شود، و مهارت خود محفوظ نگه دارد. حکمای ایران چنین می اندیشیده اند که واقعیت در بن خود چیزی جز نور نیست؛ و نور در عین حال آگاهی و حیات و وجود است، و گوهر انسان در گرو کوشش برای تشبه به این واقعیت است. ولی تشبه به این واقعیت، خود به حکمت و اخلاق و هنر در انسان می انجامد که بر پایه حقیقت، خیر و زیبایی بنا می شوند و به نوبه خود از عقل و اراده و ذوق دل حاصل می آیند. و انسان ترکیبی از اینهاست. نظام اخلاقی در فرهنگ محاوره ای، به ویژگی ها و احساسات شخصیت ها احترام می گذارد، و در واقع برای روان سالم، سلامتی هورا می کشد؛ به شرطی که مقدار درست آن مصرف شود. مقدار درست، همان اندازه میانه یا متعادل دانسته شده است.

در پندهای جلوه گر شده هنر و اخلاق فرهنگ محاوره ای، حسادت، انتقام، خشم، شهوت، ترس، رخت رحلت برمی بندند و اعتماد به نفس درست از چیزهای لذت بخش در مسیر شادی قامت می کشند. برای شناخت رویکرد فرهنگ و هنر و اخلاق مردم از شناخت دین در ایران باستان می توان به دو سرچشمه اوستا و سنگ نبشته های هخامنشی بازگشت. هنرمندان خوش ذوق و کوشای کوششگر زمان های دیرین بوده اند که از جلوه هنر و اخلاق و منش مردمان زمان خود آگاهی می دهند. در جامعه ای که همه یاد گرفته اند به خدایی واحد ایمان داشته باشند، از دیدگاه های سیاسی یکسان پیروی کنند و دیدگاه جهانی یکسانی داشته باشند جای بهره وری از فرهنگ محاوره ای برای وحدت بخشی زبان و ادبیات فارسی، در واقع، آموزش و انتقال درست این فرهنگ است. دستاورد مطالب فرهنگ فولکوریک، که به زبان محاوره ای مردم، فهم می شود، می گوید: هنرورزی در اخلاق، چنگ زدن به آفریننده آفرینش مطلق است. کسب فضایل هنر اخلاق مداری سبب ارتباط انسان با خداوند، ارتباط انسان با خویش، ارتباط انسان با جهان هستی، ارتباط انسان با انسان است. خداوند دارای اخلاق ذاتی است و در همه جا حضور دارد و جایی خالی از حضور او نیست. توان، اندیشه، قدرت بدنی و فکرها، همه تحت قدرت اوست. مخفی ترین اندیشه ها را می داند و بر همه محیط است. پس، همه همواره در محضر خدائیم.

منابع

- ابن مسکویه، احمد بن محمد. (۱۳۸۱). تهذیب الاخلاق، مترجم علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر
 ارسطو. (۱۳۹۹). اخلاق نیکوماخوس، ۳۰ بک، ترجمه محمد حسن لطفی، ناشر: طرح نو
 امید، مسعود، درآمدی بر فلسفه اخلاق از دیدگاه متفکران مسلمان معاصر ایران، موسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی

دانشگاه تبریز، ۱۳۸۱

- انجوی شیرازی، ابوالقاسم. (۱۳۷۱). گذری و نظری در فرهنگ مردم، تهران
- بختیار، لاله. (۲۰۱۸). نامه دکتر بختیار به ژورنال بین المللی اماگرام، بخش دوم، فرهنگ خرد، شیکاگو
- بشیر، معتمدی. (۱۴۰۰). انسان شناسی و فرهنگ، تهران: نشر آریا
- رحیمی، سعدالله؛ رحیمی، کبری. (۱۳۹۷). درنگی بر فرهنگ مردم (فولکلور)، پژوهش های نوین در زبان و ادبیات فارسی، دانش پژوه
- طوسی، ابوجعفر بن محمد بن حسن. (۱۳۸۷). اخلاق ناصری، چاپ ششم، تهران: انتشارات خوارزمی
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۱). شاهنامه فردوسی، براساس نسخه چاپ مسکو، تهران: پیمان
- قراملکی، احد فرامرز، و همکاران، ۱۳۸۶، اخلاق حرفه ای در تمدن ایران و اسلام، انتشارت پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- کاپلستون، فردریک. (۱۹۷۴). تاریخ فلسفه، مترجم داریوش آشوری، جلد هشتم، نشر علمی و فرهنگی
- کنی، آنتونی. (۱۳۹۹). ایمانویل کانت، مترجم رضا یعقوبی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
- مظاهری، حسین. (۱۳۸۸). کاوشی نو در اخلاق اسلامی، مترجم محمدرضا آژیر، تهران: نشر ذکر
- ناهید محمدی. (۱۳۹۱). کلهرنامه: ادبیات فولکلوریک کلهر
- هومر، میلو سیژنر. (۱۳۹۰). ایللیاد و ادیسه، مترجم سعید نفیسی، تهران: آرس